

تحلیل بوردیوی می‌دان تولید ادبی شاهنامه و عادت‌واره فردوسی

صبا پژمان‌فر*

دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد واحد کرج، ایران

احمد ذاکری**

دانش‌یار زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد واحد کرج، ایران (نویسندهٔ مسوول)

سیدحسین نبوی***

استادیار علوم اجتماعی دانش‌گاه خوارزمی، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۱۹

چکیده

در این پژوهش نظریهٔ ساختارگرایی تکوینی بوردیو به کار گرفته شد تا هم میزان تأثیر میدان تولید ادبی قرن چهارم به عنوان ابژکتیو و هم میزان تأثیر منش فردوسی به عنوان سوژکتیو در سروده شدن مهم‌ترین حماسهٔ ملی ایران سنجیده شود. پس از بررسی میدان مذکور و سنجش سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادین مؤثر در عادت‌وارهٔ فردوسی، این نتیجه به دست آمد که رابطهٔ دیالکتیکی میدان تولید ادبی قرن چهارم که در رابطه با میدان سیاست حکومت سامانی قرار دارد و عادت‌وارهٔ کنش‌گر، فردوسی را به سمت دفاع از آموزه‌های مبتذل نکشاند، بل که وی به منظوم ساختن روایت‌های ملی ایران اقدام کرده است. در این گفتار که به روش توصیفی - تحلیلی فراهم آمد، استراتژی فردوسی تحت تأثیر عادت‌وارهٔ جمعی موجود در زمان خود است که از ساختار سیاسی سامانیان برآمده و عادت‌وارهٔ فردی او، تحت تأثیر سرمایهٔ نمادین و سرمایهٔ فرهنگی او و طبقهٔ دهقان است و وی را واداشته است که به حفظ زبان فارسی و هویت ملی ایرانی گرایش یابد. هم‌چنین به اثبات رسید که پشتوانهٔ سیاسی و اقتصادی تولید اثر ادبی، شاهنامهٔ فردوسی، ابومنصور عبدالرزاق توسی و هم‌راهان او بوده‌اند.

کلیدواژه‌ها: بوردیو، فردوسی، شاهنامه، میدان تولید ادبی، عادت‌واره.

* Saba.pezhman@gmail.com

** Ahmad.zakeri94@gmail.com

*** Nabavee@gmail.com

مقدمه

منابعی گوناگون به بررسی شاهنامه پرداخته و انگیزه‌های فردوسی برای سرودن شاهنامه را سنجیده‌اند. در این حوزه با نظریات کم‌وبیش هم‌گون و در برخی موارد متناقضی روبه‌رو می‌شویم. در اکثر پژوهش‌ها به زندگی فردوسی و حمایت دست‌گاه سامانیان در سرودن شاهنامه اشاره شده است. در واقع گروهی از این نظریات برخوردی کاملاً ابژکتیویسم [۱] و عین‌گرایانه با اثر ادبی شاهنامه دارند و تعداد اندکی نگاهی سوژکتیویسم [۲] و ذهن‌گرا. در این مقاله در پی یافتن تأثیر علت‌های عینی و دلایل ذهنی در سرودن شاهنامه فردوسی هستیم. یا باید مانند ابژکتیویست‌ها نقش عوامل بیرونی و اجتماعی را مهم بدانیم یا مانند سوژکتیویست‌ها این عوامل را به دلایل ذهنی و درونی تقلیل دهیم. راه دیگر شیوه‌ای است که در این مقاله به کار گرفته شده که بر اساس نظریه بوردیو است. وی درباره تولید محصولات فرهنگی به بررسی میدان تولید ادبی به عنوان ابژه و شناخت عادت‌واره هنرمند به عنوان سوژه می‌پردازد. نگارندگان برای بررسی پرسش اصلی پژوهش که عبارت است از میزان تأثیر نقش اجتماع و میدان فرهنگی تولید اثر ادبی در سرایش شاهنامه در برابر عادت‌واره گوینده در قرن چهارم کوشیده‌اند با نظریه‌ای جامعه‌شناختی در حوزه ادبیات و به‌کارگیری چارچوبی دقیق به این مهم بپردازند. از آن‌جا که رابطه دیالکتیکی عین و ذهن یا رابطه میان ساختارهای عینی و ذهنی برای سنجش همه‌جانبه موضوع دقیق‌تر خواهد بود. بنابراین نظریه جامعه‌شناختی بوردیو [۳] به کار گرفته شده است. در نظریه بوردیو رابطه دیالکتیکی میدان [۴] و هبیتاس [۵] یا عادت‌واره بیش‌ترین اهمیت را داراست. با استفاده از این روش، هم می‌توان فضاهای اثرگذار را در تولید اثر ادبی سنجید که با نام «میدان» شناخته می‌شوند و هم می‌توان منش و سلیقه عامل را در این زمینه بررسی کرد. در این مقاله میدان تولید ادبی سرایش شاهنامه فردوسی در قرن چهارم و عادت‌واره فردوسی سنجیده می‌شود تا رابطه دیالکتیکی میدان و عادت‌واره ما را در پاسخ به پرسش‌های زیر در پژوهش یاری‌رسان باشد: (۱) نقش میدان ادبی در تولید شاهنامه فردوسی چه بوده است؟ (۲) منش فردوسی چه میزان در به وجود آمدن شاهنامه تأثیر گذاشته است؟

پیشینه پژوهش: کتاب‌ها و پژوهش‌هایی که به بررسی جامعه‌شناختی شاهنامه پرداخته باشند، بسیار نیست. اما در این میان هستند کتاب‌هایی که به این مهم پرداخته‌اند. یکی از این آثار مهم حماسه داد از ف.م. جوان‌شیر [۶] است که با آن که از



نظریه‌ای خاص استفاده نکرده و حتی بر اثر خود نام پژوهش جامعه‌شناسانه نیز ننهاد، اما نظریاتش در باب نگاه جامعه‌شناختی راه‌گشا است. نگاه جوان‌شیر انتقادی و تحلیلی است. کتاب دیگر که با کاربری نظریه مورد استفاده در این پژوهش اشتراک دارد، اما به بررسی ادبیات در دوران معاصر می‌پردازد از شهرام پرستش است با عنوان *روایت نابودی ناب [۷]* که نویسنده در این پژوهش به تحلیل بوردیویی بوف کور در میدان ادبی ایران پرداخته است. پرستش در چارچوب نظریه میدان‌های اجتماعی بوردیو به نحوه تکوین میدان تولید ادبی در ایران و صورت‌بندی آن می‌پردازد. نویسنده در این کتاب به صورت کاربردی و مفیدی به توضیح نظریه بوردیو پرداخته است. در کتاب *کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات از فرهنگ ارشاد [۸]* نویسنده بعد از توضیحات مفید در مورد جامعه‌شناسی ادبیات و شرح کافی ساختارگرایی تکوینی گلدمن [۹] در نه فصل، به بررسی داستان رستم و اسفندیار در چارچوب ساختارگرایی تکوینی اقدام کرده است. وی نتیجه می‌گیرد که *شاهنامه* متنی جامعه‌شناختی نیز هست و فردوسی جامعه‌شناسانه می‌اندیشد و عمل می‌کند. وی سرایش *شاهنامه* را کنشی جامعه‌شناختی می‌داند.

کتاب‌هایی از نویسندگان ایرانی وجود دارد که برای سنجش متون کهن فارسی راه‌کاری جامعه‌شناختی را در پیش گرفته‌اند. در این میان می‌توان به *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی هدایت‌الله ستوده [۱۰]* اشاره کرد. در بخش اندیشه‌های اجتماعی فردوسی، در واقع با بررسی مفاهیم اجتماعی در *شاهنامه* روبه‌رو هستیم. اثر دیگر در این زمینه، *جامعه‌شناسی ادبیات فارسی از علی‌اکبر ترابی [۱۱]* است. روی جلد کتاب نوشته شده است «ادبیات از دیدگاه جامعه‌شناسی». در فصل نخست نویسنده به مباحث اجتماعی در *شاهنامه* فردوسی پرداخته و در این کتاب هم نویسنده به اجتماعیات در *شاهنامه* پرداخته است. در کتاب *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی از فریدون وحیدا [۱۲]* نویسنده در بخش اول به کلیات جامعه‌شناسی ادبیات در دو فصل و در بخش دوم به جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی در یک فصل پرداخته است. وی به توضیح ادوار تاریخی - ادبی زبان فارسی و اوضاع اجتماعی می‌پردازد. در بخشی جداگانه به حماسه‌سرایی پرداخته است و از فردوسی می‌نویسد. در واقع این کتاب نوعی دیگر از تاریخ ادبیات با تأکید بر موضوعات اجتماعی آثار ادبی ایران است. در کتاب *جامعه‌شناسی ادبیات فارسی*، محمد پارسانسب [۱۳] بعد از تعریف ادبیات و تعریف جامعه‌شناسی ادبیات، مروری جامعه‌شناختی دارد بر ادبیات فارسی از آغاز تا سال ۵۷ و به طور جداگانه به جامعه‌شناسی ادبیات حماسی و فردوسی پرداخته، ولی او نیز از حد اجتماعیات در ادبیات فراتر نرفته است.

روش پژوهش: این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی (کتابخانه‌ای) با تحلیل متن‌های موجود از شاهنامه پژوهان در چارچوب نظریه بوردیو در راستای عنوان مقاله فراهم آمده است.

مبانی پژوهش: رویکرد بوردیو [۱۴] در بررسی اثر ادبی برون‌رفتی از خوانش‌های دوگانه بیرونی [۱۵] و درونی [۱۶] است و همچنین به دیالکتیک موقعیت نویسنده و موضع‌گیری‌های مطرح شده در متن ادبی می‌پردازد. علت انتخاب نظریه بوردیو در این پژوهش از آنجاست که در نظریه وی می‌توان اندیشه نظری را به سلاح داده‌های تجربی مجهز و از آن برای نقد نظری استفاده کرد. در واقع این چارچوب نظری، نوعی کاربرد اثبات‌گرایی [۱۷] و در عین حال کار میدانی است که علیه نظریه‌پردازانی که در کتاب‌خانه خود را حبس می‌کنند قد علم کرده است (بون‌ویتز، ۱۳۸۹: ۷). بوردیو در نظریه کنش تأکید می‌کند که الگوی نظریش برای دنیای اجتماعی دیگر هم کاربرد دارد و نظریه‌اش که به بومی‌گرایی متوسل نشده به واقعیت تاریخی وفادارتر است و عایدی علمی بیش‌تر دارد (بوردیو، ۱۳۹۳: ۲۷-۲۸). وی با در نظر گرفتن عین‌گرایی و ذهن‌گرایی رویکرد ساختارگرایی تکوینی^۱ یا برساخت‌گرا^۲ را پی می‌ریزد (بون‌ویتز، ۱۳۸۹: ۳۵). بوردیو ساختارگرایی تکوینی یا ساختارگرایی انتقادی را تحلیل ساختارهای میدان‌های گوناگون به همراه تحلیل چگونگی تکوین ساختارهای ذهنی افراد زنده می‌داند (همان: ۲۳). حوزه تولیدات فرهنگی توجه به کارکرد باعث می‌شود مولدان آثار فرهنگی فراموش شوند. برای آگاهی از آنچه در ضمن یک تولید فرهنگی صورت گرفته هر عامل را باید در شبکه روابطی که با سایر اجزا دارد بررسی کرد. به عبارت دیگر به جای این‌که مانند فرمالیست‌ها وقایع هنری - فرهنگی را از درون تحلیل کنیم یا مانند مارکسیست‌ها این وقایع و آثار را به وقایعی در بیرون نسبت دهیم راه سومی را انتخاب می‌کنیم که همانا عبارت است از ایجاد تناظر موقعیت‌ها و خاست‌گاه‌ها در فضای اجتماعی و فضای فرهنگی - هنری و تحلیل آن (بوردیو، ۱۳۹۳: ۹۳). از نظر بوردیو طبقات فقط بر اساس توزیع سرمایه شکل می‌گیرند و در واقعیت وجود ندارند که بتوانند نقشی فعال در جامعه داشته باشند. وی مفهوم فضا یا میدان را به جای طبقات به کار می‌برد. فضای اجتماعی را سرمایه‌های مختلف می‌سازند و چگونگی توزیع این سرمایه‌ها، ساختار فضای اجتماعی را تعیین

^۱. Structuralisme genetique

^۲. constructiviste



می‌کند. بوردیو با الگوی مورد نظرش برای طبقه‌بندی عمل می‌کند. به این معنا که بین فضای موقعیت‌های اشغال شده در فضای اجتماعی و عادت‌واره‌های اشغال‌کنندگان آن موقعیت‌ها (سلیقه‌عاملان) و تطابق این دو با فضای موضع‌گیری‌ها مطابقت ایجاد می‌کند و این‌گونه طبقات در فضای اجتماعی شکل می‌گیرند که افزون بر شرایط زندگی‌شان از نظر رفتارهای فرهنگی، رفتارهای مصرفی، ایده‌های سیاسی و غیره دارای هویت واحد هستند (همان: ۴۹-۵۰). موضع‌گیری افراد و مؤسسات اعم از سبکی، سیاسی، اخلاقی و غیره وابسته به جای‌گاهی است که در توزیع سرمایه‌نمادین اشغال می‌کنند و افراد و مؤسسات با توجه با عادت‌واره‌هایشان (سلیقه و ذوق‌ها) به حفظ یا دگرگونی توزیع سرمایه سوق داده می‌شوند. به بیان دیگر نویسنده، دانش‌مند یا هنرمند اثر خود را بر اساس امکانات موجودش و هم‌چنین درک و دریافتش که عادت‌واره‌ها برای او رقم زده است، تدوین می‌کند. هر مؤلف موقعیتی را در فضا اشغال می‌کند که این فضا حوزه‌ای از نیروها و منازعات مربوط به حفظ یا دگرگونی فاصله خود با دیگر مولفان را تأیید می‌کند (همان: ۹۵-۹۶).

بوردیو نظریه خود را بر اساس تضاد میان عین‌گرایی و ذهن‌گرایی شکل می‌دهد. ساختارهای عینی را به علت نادیده گرفتن فرایند ساخت اجتماعی که عامل را نادیده می‌گیرند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. هم‌چنان که به نظریات ذهن‌گرا که متمرکز بر عاملیت است و بی‌توجه به ساختار ایراد وارد می‌کند. او به رابطه دیالکتیکی میان عینیت و ذهنیت توجه می‌کند و عمل‌کرد را می‌سنجد (بون‌ویتز، ۱۳۸۹: ۲۴). بوردیو مفهوم ذهن‌گرایی را در ساختارهای ذهنی یا شناختی مردم [۱۸] - عادت‌واره - و مفهوم عین‌گرایی را در مفهوم میدان [۱۹] که بیرون از ذهن وجود دارد، نشان می‌دهد. عادت‌واره ساختارهای اجتماعی است که درونی شده است و با توجه به تقسیماتی از قبیل سن، جنس و طبقات اجتماعی تغییر می‌کند. اما از آن‌جا که انواع مختلفی از عادت‌واره داریم. بنابراین ساختارهای اجتماعی به طور یک‌سان بر همه کنش‌گران تحمیل نمی‌شود. با دو نوع عادت‌واره روبرو هستیم: عادت‌واره‌های موجود در هر زمان و عادت‌واره ظاهر شده در فرد. عادت‌واره موجود در هر زمان در خلال تاریخ جمعی پدید می‌آید و عادت‌واره هر فرد در خلال جریان زندگی فردی شکل می‌گیرد. افراد از طریق کنش، عادت‌واره را خلق می‌کنند و عادت‌واره با اصولی که برای انتخاب به مردم می‌دهد آن‌ها را به اندیشیدن وا می‌دارد و از این طریق دست به‌گزینش می‌زنند. عادت‌واره آگاهانه نیست. میدان نیز شامل روابطی است که جدا از آگاهی و اراده فردی بین مناصب عینی درون شبکه برقرار است. در این

میدان‌ها بازارهای گوناگونی با توجه به سرمایه به کار گرفته در آن (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نمادین) پدید می‌آید. میدان قدرت (سیاست) بیش‌ترین اهمیت را داراست. عاملان مناصب اجتماعی با توجه به مقدار و ارزش سرمایه‌ای که دارند می‌توانند سرنوشت خود را علاوه بر سرنوشت دیگران کنترل کنند. سرمایه‌ها عبارتند از: سرمایه اقتصادی (منابع اقتصادی کنش‌گر)، سرمایه فرهنگی (اقسام گوناگون دانش کنش‌گر)، سرمایه اجتماعی (روابط اجتماعی کنش‌گر) و سرمایه نمادین (میزان شرافت و وجهه کنش‌گر). بنابراین در نظریه بوردیو کنش‌گران قدری آزادی دارند تا بتوانند استراتژی به کار بگیرند. این استراتژی‌ها به عادت‌واره و ساختار آن منصب به خصوص در میدان بستگی دارد. عادت‌واره افراد، ترجیحات مردم را برای انتخاب جنبه‌هایی از فرهنگ شکل می‌دهد و به صورت ناآگاهانه به طبقات اجتماعی وحدت می‌بخشد. به بیان ساده رابطه دیالکتیکی میدان و عادت‌واره بیش‌ترین اهمیت و معنا را دارد (ریترز، ۱۳۸۹: ۳۰۹-۳۲۵). بوردیو بر این باور است که عناصر زندگی‌نامه‌ای امکان شناخت برخی از خصوصیات عینی مؤلف را فراهم می‌کنند (بون‌ویتز، ۱۳۸۹: ۱۶). از آنجایی که بوردیو را از نظریه‌پردازان مارکسیسم می‌شناسند، بنابراین از نقش اقتصاد به عنوان زیربنا در تولید اثر ادبی که روبنا به شمار می‌آید، نباید غافل شویم. وی معتقد است که اقتصاد به طور مستقیم میدان ادبی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. وجود بازار باعث توسعه اثر ادبی می‌شود و به تولیدکننده‌های آثار ادبی اجازه رشد می‌دهد. میدان اقتصادی است که نوع تولید اثر ادبی را که از نوع محدود باشد یا از نوع گسترده آشکار می‌کند (Bourdieu, 1983: 333, 335). در برنامه پژوهشی بوردیو، ابزارهای نظری مهم عبارتند از منش و میدان که در رابطه با هم تعریف می‌شوند و دو بعد از یک واقعیت اجتماعی را نشان می‌دهند. [۲۰] بنابراین در این پژوهش به بررسی میدان تولید ادبی قرن چهارم و منش فردوسی می‌پردازیم، زیرا این دو عامل در نهایت به کنش منجر شده و محصول ادبی شاهنامه نتیجه آن است. از آنجا که میدان تولید ادبی مانند دیگر میدان‌ها با میدان سیاست در ارتباط است. بنابراین ضمن پرداختن به میدان تولید ادبی این قرن، به میدان سیاسی این دوران نیز اشاره می‌شود.

بحث و بررسی

۱- میدان تولید ادبی قرن چهارم

در ایران قرن چهارم با ساختار سیاسی متمرکز روبه‌رو نیستیم. سامانیان با حکومت‌های سیستان پیاپی می‌جنگند و با حکومت آل بویه در ری صلح و توافق می‌کنند



و آل بویه خراج‌گزار سامانیان می‌شوند. در این دوران، سامانیان قدرت مسلط در ایران هستند. در این دوران ملیت ایرانی و زبان فارسی تثبیت شد و ترجمه تفسیر طبری که ترجمه قرآن است صورت گرفت. هم‌چنین ایرانیان در این دوران به نژاد و ملیت ایرانی افتخار می‌کردند. هروی (۱۳۸۸: ۱۶) در مرکز دولت سامانی، خراسان را که در مرکز دولت سامانی قرار دارد، دورترین نقطه نسبت به خلافت اعراب می‌داند که به همین ترتیب این دوران از نظر ساختار فکری و فرهنگی بیش‌ترین فاصله را از فرهنگ عرب می‌یابد. خالقی مطلق (۱۳۹۳: ۱۳۸) سرایش شاهنامه را سبب تثبیت ملیت ایرانی و زبان دری می‌داند که در نتیجه آن زبان عربی در شرق با مقاومت زبان دری روبه‌رو شد. صفا (۱۳۷۱: ۳۵۸) علت صدور فرمان برای سرودن منظومه‌هایی مانند شاهنامه یا ترجمه‌ای مانند کلیله و دمنه ابن مقفع را توجه خاص سامانیان به نثر و نظم پارسی می‌داند. وی علت دیگر را پی‌گیری اندیشه استقلال ادبی ایرانیان می‌داند و این‌که سامانیان می‌کوشند دربارشان همان مقام بارگاه خلفای عباسی در بغداد را پیدا کند. در دوران سامانیان با آزادی افکار فرقی مختلف و عدم تعصب امرا و حفظ سیاست ملی ایرانیان روبه‌رو بودیم و بر همین اساس داستان‌های ملی در این دوران پایه‌ریزی شد (صفا، ۱۳۷۱: ۲۱۸).

ایرانیان از اواخر قرن دوم نهضت ملی‌گرای شعوبیه را تشکیل می‌دهند که از جریان‌های مهم این دوران شناخته می‌شود و به این ترتیب با خودبتریبینی قوم عرب مبارزه می‌کنند. بهار (۱۳۸۱: ۱۷۹) و خالقی مطلق (۱۳۹۳: ۱۳۰) درباره شعوبیه می‌نویسند که از آغاز خلافت عباسی ایرانیان و افرادی ترک، سوری، قبطی و نبطی در برابر نژادپرستی عرب با استناد به قرآن واکنش نشان دادند و خود را شعوبیه نامیدند که نهضتی ایرانی به شمار می‌رفت. سده ۲ و ۳ اوج نهضت شعوبیه بود و در سده ۴ و ۵ در چارچوب زبان فارسی ادامه یافت از تأثیرات شعوبیه در دوران بنی‌عباس به وجود آمدن شاهنامه در خراسان و احیاء زبان فارسی بود. با پیدایش حیات فرهنگی در سرزمین‌های شمال شرقی ایران، بزرگان ایرانی به شعوبیه گرویدند، زیرا بغداد به علت دوری از خراسان و ماوراءالنهر و خوارزم نمی‌توانست از استقلال آن‌ها جلوگیری کند. [۲۱]

هم‌چنین در قرن چهارم با مهم‌ترین دوره حماسه‌سرایی روبه‌رو هستیم. در آغاز مسعودی مروزی و در اواسط این دوره دقیقی و در اواخر آن فردوسی سه اثر حماسی خود را پدید آوردند. [۲۲] حماسه ملی ایران از روزگار پیش از مهاجرت آریاها به ایران، از اواسط قرن پنجم میلادی آغاز شد و تکامل یافت و داستان‌های حماسی در اواخر عهد ساسانیان به حد اعلای کمال رسید. سابقه داستان‌های حماسی ایران به خدای‌نامه در

عهد خسرو انوشیروان و آخرین آن کمی پس از به تخت نشستن یزگرد سوم برمی‌گردد. در نیمه اول سده هشتم میلادی کتاب‌های تاریخی ایرانی به تازی برگردانده شد که از نخستین مراحل بیداری احساسات ملی ایرانیان بود (صفا، ۱۳۶۹: ۲۸، ۴۱؛ ریپکا، ۱۳۸۱: ۲۲۰). مراکز ادبی ایران در قرن چهارم عبارت است از بخارا، سیستان، غزنین، گرگان، چغانیان، نیشابور، ری و سمرقند. در مراکز غربی ایران تا اوایل قرن پنجم شعر و نثر فارسی به علت عدم رواج فارسی دری در آن مناطق و رقابت آل بویه و سامانیان، رونق نداشت. در ۳۲۳ در غرب ایران سلسله آل بویه بنا شد. آل بویه در ۳۳۴ وارد بغداد شدند و خلیفه مطیع خود را بر سر کار گماشتند. در ۳۵۱ حکومت غزنویان پایه‌گذاری شد که بخشی وسیع از سرزمین سامانیان را اشغال کردند و بخش‌های دیگر آن میان خاندان‌های کوچک فتودالی از ری تا بخارا و خوارزم و از گرگان تا غزنین تقسیم شد (جوان‌شیر، ۱۳۸۰: ۴۲-۴۳). در این دوران یک تمایز اساسی بین حکومت خاور ایران، سامانیان، و حکومت باختر ایران، آل بویه، دیده می‌شد. در قلمرو سامانیان ایرانیان به نثر عربی نویسندگی می‌کردند و به عربی و فارسی شعر می‌سرودند. اما شیعه‌های ایرانی آل بویه با آن‌که خلیفه را به زیر سلطه خود درآورده بودند، از لحاظ فرهنگی آن‌چنان تحت تأثیر بغداد و عربیت قرار داشتند که در باختر ایران از ادبیات فارسی دری اثری قابل ذکر در دست نیست.

با وجود آن‌که محیط شعر فارسی از حدود مشرق ایران تجاوز نمی‌کرد، از ویژگی‌های عمده شعر این دوره فزونی تعداد شاعران بود. دیگر آن‌که در این دوره فصاحت، مطبوع بودن کلام، سادگی و هم‌چنین توجه آیدگان به آن‌ها از ویژگی‌های برجسته بود. اشعار به توصیف میدان‌های جنگ، مجالس و محافل سلاطین، زیبایی‌های معشوق، جشن‌ها، مناظر طبیعی و پهلوانان می‌پرداخت. به علت واقع‌بینی و آشنایی شاعران با محیط خارجی از شعر این دوره می‌توان وضع زندگی شعرا و اوضاع اجتماعی و احوال دربارها و جریانات نظامی و سیاسی را برداشت کرد (صفا، ۱۳۷۱: ۳۵۹-۳۶۶). اولین شاعری که از عهده سرودن تغزلات شیرین برآمد، دقیقی بود. مطبوع‌ترین تغزلات را در دیوان فرخی می‌بینیم. در این دوران شاعران بزرگ درباری به مدح سلاطین مشغول بودند. شاعر موظف بود پادشاه را در اعیاد و فتوحات و غیره مدح بگوید. در مقابل، امرا نیز صلوات بی‌سابقه به شاعران می‌دادند. [۲۳] مدیحه‌سرایی در عهد سامانیان توسط رودکی و دقیقی و در دربار محمود و مسعود به وسیله عنصری، فرخی و منوچهری به حد کمال رسید. مدایح شاعران دربار محمود معمولاً از مدح گذشته و به شعر حماسی نزدیک شده



بود، زیرا ممدوح این اشعار مدحی قهرمان عصر خود در کشورگیری بود. از موضوعات اصلی که در این دوران رواج یافت حکمت و وعظ بود. آوردن نصیحت از قرن چهارم در شعر فارسی معمول شد. مانند قطعه‌های اندرز کسایی مروزی. شاعران این دوران زندگانی مرّقه داشتند و بنابراین در اشعار این دوره به قطعات یا تشبیهاتی برمی‌خوریم که نشان‌دهنده خوش‌گذرانی‌های آن‌هاست. داستان‌سرایی هم معمول بود. [۲۴] حس مفاخره ایرانیان را برانگیخت که از *خدای‌نامه‌های عهد ساسانی* و *سیرالملوک‌های دوره اسلامی* تقلید کنند و کتاب‌هایی با نام *شاهنامه* یا *گرشاسپ‌نامه* و *فرامرزن‌نامه* پدید آورند. البته در دوران سامانیان شاعران ایرانی با مضامین دینی سر سازگاری ندارند، شاعران دوزبانه هستند و ترجمه از فارسی به عربی و وارونه انجام می‌شود. در این دوران با حجم زیاد حماسه پهلوانی روبه‌رویم (صفا، ۱۳۶۹: ۹۴-۹۵؛ ریپکا، ۱۳۸۱: ۲۰۹-۲۱۰). شکل‌یافته‌ای از منابع ایرانی که برگرفته از قصه‌های *قرآنی* بودند، وجود داشت که عناصر عرب‌دوست در موعظه‌های خود برای عامه مردم، آن‌ها را «افسانه‌های بی‌فایده» تاریخ ایران می‌خواندند. راه ایرانیان میهن‌دوست، انتقال تاریخ از طریق آثار حماسی بود که در میان مردم بی‌سواد هم گسترش می‌یافت. از میان ادیبان قرن ۴ و ۵ بودند افرادی که با *شاهنامه‌سرایی* مخالف بودند. فرخی سراسر *شاهنامه* را دروغ می‌دانست [۲۵] و معزی نگران بود که فردوسی به گناه مطالب غیرحقیقی که گفته است در آخرت مجازات شود [۲۶] (شهبازی، ۱۳۹۰: ۸۵ و ۸۶). در دربار بخارا خانواده جیهانیان و بلعمیان و دانش‌مندی مانند ابوطیب مصعبی بودند که اندیشه‌شان ضمیمه فکر سامانیان شد. در دربار سامانی، نثرنویسان هم تشویق می‌شدند. ابوالمؤید بلخی صاحب *شاهنامه* و *گرشاسپ‌نامه* از نثرنویسان دربار سامانی بود. از آثار منثور دیگر در دربار سامانی *شاهنامه* منظوم مسعودی مروزی بود. از این دوران، ۳۴۵، مقدمه *شاهنامه* ابومنصوری به دست ما رسیده است (بهار، ۱۳۸۱: ۱۹۶-۱۹۷). امرای سامانی و شاهان مشرق در ماوراءالنهر و خراسان نسبت به گویندگان پارسی‌زبان، رعایت کمال احترام را داشتند. حتا در این دوران امرای بسیاری مانند شمس‌المعالی قابوس، ابوالفضل بلعمی و ... - داریم که خود شاعر یا نویسنده بوده‌اند (صفا، ۱۳۷۱: ۳۵۶-۳۵۷). زبان فارسی قرن چهارم و اوایل قرن پنجم نسبت به دوره‌های ادبی بعدی، تعداد لغات عربی کم‌تری دارد و نویسندگان کم‌تر تحت نفوذ قوانین دستوری زبان عربی بودند.

عبدالرزاق، از خاندان کنارنگی‌ها، در توس شخصیتی مهم بود و پسر او، ابومنصور محمد، در دوران سامانی به مقام‌های بالا رسید. توس شهری شافعی بود، اما تفکر شیعی و

انتقال امامت از راه وراثت که مانند دوران شاهان قدیم بود، برای آنان جذاب بود. خراسان از زمان ابومسلم اهمیت سیاسی، مذهبی و ملی پیدا کرده بود و توس در زمان ابومنصور محمدبن عبدالرزاق اهمیت یافت. اهمیت توس به علت ترجمه و تألیف شاهنامه ابومنصوری بود. در واقع ابومنصور جنبشی سیاسی بر اساس زبان ملی را رقم زد (شهبازی، ۱۳۹۰: ۴۵؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۱۴۶). توس از شهرهای کهن بود و ناحیه‌ای بود وابسته به نیشابور و تابع بخارا. در بخارا زبان فارسی در کنار فرهنگ ملی رشد کرد. ابومنصور عبدالرزاق تبارنامه‌ای برای خود درست کرد و نسبش را به گودرز، قهرمان دربار کیانیان، رساند. در سال ۳۴۵ ابومنصور به مقام فرمان‌دار کل خراسان رسید، اما منصور در سال ۳۷۶ برای بازپس گرفتن امارت خراسان هم‌راه برادرش علیه سامانیان به شورشیان توس پیوستند. منصور اسیر شد و به بخارا فرستاده شد و مخفیانه کشته شد (شهبازی، ۱۳۹۰: ۴۶-۴۵). [۲۷] ابومنصور که بانی جمع‌آوری شاهنامه منثور بود [۲۸] در سال ۳۴۶ دستور جمع‌آوری آن را داد و در این زمان فردوسی شانزده هفده ساله بود. درست زمانی بود که تعصبات نژادپرستی تازیان باعث نفرت ایرانیان شده بود. موالی در صف نماز باید در ردیف‌های بعد از تازیان می‌ایستادند. حدیث‌هایی در خواری ایرانیان جعل می‌کردند. بنابراین مردم توس و شهرهای نزدیک، به فرقه‌های تشیع تمایل یافتند. عبدالرزاق، حامی فردوسی، نیز خود شیعه بود و روابطی با دیلمی‌ها داشت. امیدسالار می‌نویسد که ابومنصور بر اساس دستور البتگین در سال ۳۵۰ خراسان را غارت کرد. بنابراین قصد ابومنصور ایران‌دوستی نبوده و برای جاه‌طلبی و ابقای نام خود و خاندانش او را به چنین فرمانی واداشت، زیرا کسی که ایران‌دوست باشد خراسان را غارت نمی‌کند (امیدسالار، ۱۳۹۳: ۲۹۶-۲۹۸). اما او را نمی‌توان فاقد اهداف ایران‌دوستانه و فرهنگی ندانست.

۲- عادت‌واره فردوسی

در این بخش سرمایه‌های گوناگون کنش‌گر را می‌سنجیم تا بر این اساس به عادت‌واره فردی او پی ببریم.

۲-۱- سرمایه اقتصادی [۲۹]

نظامی عروضی (۱۳۸۲: ۷۸) درباره فردوسی نوشته است که املاک بسیار داشتند و همین مسأله در شاهنامه نیز منعکس است. شاعر که از طبقه اشراف دهقان بود به جز املاک ده باژ، خانه و باغی هم در شهر توس داشت و این تأییدی است بر این‌که او یک کشاورز ساده نبود (خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۱۴۵). در ایران قرن چهارم هنوز مناسبات فئودالی و



مالکیت‌های دهقانی [۳۰] وجود داشت و زمین‌های کشاورزی از طریق اقطاع به امرای محلی واگذار می‌شد (جوان‌شیر، ۱۳۸۰: ۲۸-۳۰). از آنجایی که فردوسی در شاهنامه چندین بار به تنگ‌دستی خود اشاره کرده [۳۱] درمی‌یابیم که دارایی خود را در راه سرودن شاهنامه از دست داده بود. شاعر در ابتدای سرودن شاهنامه یعنی سال ۳۶۵ از حمایت مالی ابومنصور برخوردار بود. اما با قتل او از این حمایت محروم می‌شود. [۳۲] از این زمان به بعد در شاهنامه به جای ابیاتی مبنی بر رفاه مادی و آسودگی خیال شاعر با گله‌های شاعر از پیری و تنگ‌دستی و نگرانی و مصیبت مرگ فرزند روبه‌رو هستیم. فردوسی برای داستان‌هایی از شاهنامه که جداگانه به غزنه فرستاده بود هم صله‌ای دریافت نکرده بود. در پایان شاهنامه، شاعر از بزرگان گله دارد که جز احسنت چیزی از آنان به او نرسیده [۳۳] و فقط علی دیلم و بودلف از راه کتابت شاهنامه برای بزرگان توس مُردی از قِبَل کار شاعر می‌بردند. در این میان حیی قُتیبه شاعر را حمایت می‌کند و او را از مالیات معاف می‌سازد و شاعر او را «آزاده» می‌نامد. [۳۴] فردوسی نخستین نسخه شاهنامه را که در سال ۳۸۴ به پایان رساند، آن را به نام کسی نکرده بود. این نسخه کوتاه‌تر از نسخه حاضر بود. بعد از این تاریخ فردوسی به تکمیل اثر پرداخت و مدح محمود را به آن افزود و به شاه غزنین تقدیم کرد تا هم از تنگ‌دستی رهایی یابد و هم شاهنامه را مصون دارد. ولی مورد توجه و حمایت مالی پادشاه غزنوی، محمود، قرار نگرفت.

شهبازی (۱۳۹۰: ۵۷) وی را پسر اربابی مرّقه می‌داند. اما برخلاف آنچه شاپور شهبازی درباره طبقة خانوادگی ثروت‌مند فردوسی اظهار داشته، جوان‌شیر (۱۳۸۰: ۳۱-۳۳) وی را از قشر پایین دهقانان دانسته که در طول زندگی ورشکست هم شد. وی دلیل آن را ابیاتی می‌داند که در آغاز شاهنامه است و از این‌که ثروتی بسیار ندارد یاد می‌کند. هم‌چنین در پیری به سختی بسیار دچار می‌شود. شکایت‌های فردوسی از فقر به علت خراج بود و فتودال‌های بزرگ بر او خراج بسته بودند. [۳۵] به نظر می‌آید فردوسی روحیه قشر دهقان در حال اضمحلال را در شاهنامه انعکاس داده است. از آنجایی که دهقان بود، شصت سال در رفاه می‌زیست. مانند نجیب‌زادگان ایرانی در زندگی به سرگرمی‌هایی مانند سوارکاری، بازی‌ها، جشن، گوش دادن به موسیقی و آواز و شرکت در مجالس دانش‌مندان می‌پرداخت و مراسم ساسانی را جشن می‌گرفت. [۳۶]

سرمايه اقتصادی شاعر را در پرداختن به موضوع اسطوره و ادب حماسی و کسب توان‌مندی‌های علمی یاری رسانده است. با توجه به این سرمایه، شاعر به نوعی ویژه از

سلیقه کشیده شده است که با سلیقه و توانمندی شاعران درباری این دوران، او را متفاوت و متمایز ساخته است.

۲-۲ سرمایه اجتماعی [۳۷]

آنچه از شاهنامه و زندگی فردوسی برمی آید این است که او با امیرابوالحارث ارسلان، امیرنصر، نوح بن منصور یا پدرش منصور بن عبدالملک، هم‌شهری مهربانش، ابومنصور عبدالرزاق، محمود غزنوی و وزیرش اسفراینی در ارتباط بود و با افراد مذهبی در ارتباط نبود. در واقع ارتباطات اجتماعی او با امیرانی بود که یا از حاکمان سامانیان بودند یا امرای غزنوی. در این میان ابومنصور هم طبقه فردوسی بود. هم‌چنین گویا هم‌سَر فردوسی نیز از طبقه دهقانان بوده است. [۳۸] امیر ابوالحارث ارسلان که تا سال ۴۲۰ حاکم توس بود علاقه داشت فردوسی با دربار در ارتباط باشد. امیر نصر، برادر محمود، نیز از حامیان او بود. فردوسی درباری نبود و معاشرتی با روحانیان هم نداشت (شهبازی، ۱۳۹۰: ۵۹). فردوسی از کاربرد نام «شاه جهان» [۳۹] نوح بن منصور یا پدرش منصور بن عبدالملک را در نظر داشته که دقیقی نظم شاهنامه را به فرمان او آغاز کرده بود و قصد فردوسی از رفتن به بخارا، دریافت فرمان ادامه کار به نام او بوده و نسخه‌ای از شاهنامه ابومنصوری را که متعلق به کتابخانه دربار سامانی بوده است، دریافت کند. هم‌شهری مهربانی «دفتر پهلوی» یا «نامورنامه شهریار» [۴۰] را در اختیار شاعر می‌گذارد. شاعر در ابتدا از پشتی‌بانی مالی ابومنصور برخوردار می‌شود. اما با قتل او، فردوسی از این حمایت محروم می‌شود (خالقی‌مطلق، ۱۳۹۰: ۱۳۰-۱۳۱). از آنجا که محمود به عنوان حامی پایدار شعرا مشهور شده بود، فردوسی می‌بایست حمایت محمود را جلب می‌کرد. هم‌چنین محمود را شایسته و عادل می‌دانست و به همین دلیل بیست سال شاهنامه را به کسی تقدیم نکرد و در شصت و پنج سالگی تقدیم محمود کرد. با این کار درمی‌یابیم که محمود در چشم فردوسی شاهنشاهی مشروع بود. فردوسی در ویرایش دوم، چند قطعه باشکوه در ستایش محمود سرود و به شاهنامه افزود [۴۱] (شهبازی، ۱۳۹۰: ۱۰۲-۱۱۲). در پادشاهی خسرو پرویز شاعر گله می‌کند که محمود به علت بدگویی حسودان به شاهنامه توجه نکرده و شاعر از برادر او، نصر، می‌خواهد که واسطه شود. [۴۲] شاعر به حمایت نصر برادر سلطان و اسفراینی، وزیر محمود، کتاب را به نام محمود می‌کند. [۴۳] (خالقی‌مطلق، ۱۳۹۰: ۱۳۲، ۱۴۱). البته در نهایت فردوسی با محمود اختلاف پیدا می‌کند.



امیدسالار (۱۳۹۳: ۴۰۰) در این مورد که فردوسی بعد از تدوین نخست شاهنامه آن را بیست سال نگاه می‌دارد [۴۴] معتقد است که فردوسی شاهی شایسته نیافته بود و چون مادر محمود از دهقانان سیستان بود، او را شایسته دانست. ولی صفا دلایلی را برای بی‌مهری به شاهنامه برمی‌شمرد. از جمله کدورت میان فردوسی و محمود عبارتند از این که این دو اختلاف مذهبی داشتند (تشیع و تسنن) و این از هجونه‌ای برمی‌آید که صفا نسبت آن را به فردوسی مغشوش می‌داند. دگر آن که سعایت مخالفان هم به این اختلاف دامن زد [۴۵] و همچنین آن که محمود و فردوسی بر سر مسائل نژادی و ملی اختلاف عقیده داشتند. فردوسی ایرانی میهن‌پرستی بود که به حکم شرایط حماسه ملی و هم امانت‌داری نسبت به شاهنامه / ابومنصوری، از دشمنان ایران، تازیان و ترکان، به بدی یاد کرده است. دلیل دیگر خست محمود است که از دادن صلۀ توافقی به فردوسی امتناع می‌کند. نیز محمود با راضیان مخالفت داشت و فردوسی در اعتقاد به بزرگان ایران تعصب داشت و بدگویی مخالفان شاهنامه مورد بی‌مهری قرار گرفت و فردوسی از غزنین گریخت. نظامی عروضی مدعی است که میمندی همواره شفاعت فردوسی را نزد محمود انجام می‌داد و سرانجام توفیق به دست آورد، اما فردوسی وفات یافت. [۴۶]

برخورد سرد با شاهنامه از آن جاست که فردوسی با اظهار بندگی شاه، به دربار نرفت و تنها اثر را فرستاد. بنابراین توجه مناسبی به اثر صورت نگرفت. فردوسی با لحنی ناصحانه محمود را ستایش کرده بود و همچنین ستایش‌هایی نسبت به وزیر شاه، اسفراینی، داشت که محمود از این وزیر تحمیلی پدرش ناراضی بود. دیگر آن که تحولات سیاسی در تغییر رفتار محمود نقش داشت و او تصمیم گرفت نقش جهادگری مسلمان را به منظور گسترش دین ایفا کند. این سیاست عرب‌گرایی با تمایلات ملی‌گرایانه مغایرت داشت. افزون بر این‌ها، حسادت شاعران دربار نیز به بی‌توجهی نسبت به شاهنامه دامن می‌زد. هم‌چنین محمود به امور حکومتی و نظامی و لشکرکشی بر ضد هندوها مشغول بود. سال ۴۰۰ نسخه سوم کامل شد. به این ترتیب فردوسی مورد بی‌توجهی قرار گرفت، زیرا شاهنامه دیگر موضوع مورد علاقه دربار نبود. محمود به اتهام رافضی بودن، گروه‌های شیعیان را قتل عام کرد (شهبازی، ۱۳۹۰، ۱۱۶-۱۲۴). هم‌چنین میمندی، وزیر بعد از اسفراینی، هم از لحاظ اعتقاد مذهبی و هم از لحاظ ملی - فرهنگی راهش از فردوسی جدا بود. [۴۷] برخی پژوهش‌گران مورد غضب قرار گرفتن فردوسی به دلیل ایرانی بودن، شیعه بودن، یا بدگویی از ترکان در شاهنامه را نادرست انگاشته‌اند. [۴۸]

ارتباط اجتماعی فردوسی با حاکمان محلی توس و حمایت ابومنصور عبدالرزاق، امیرک منصور، علی دیلم که مالیات را به فردوسی می‌بخشد و دیگر حاکمان محلی توس در استراتژی فردوسی که خلق شاهنامه است، تأثیرگذار بوده است و هم‌چنین عدم برقراری رابطه از سوی فردوسی با دربار غزنوی و عدم ارتباط با دیگر شاعران دربار، منجر به عدم پذیرش شاهنامه می‌شود.

۲-۳- سرمایه نمادین [۴۹]

دهقانان طبقه‌ای بودند که به آرمان‌ها و سنت‌های ایران باستان پای‌بند بودند و از آیین‌های گذشته ایرانی حراست می‌کردند. در منابع اسلامی بسیار به رفتارهای نجیبانه دهقانان پرداخته شده است. هم‌چنین دهقانان در بذله‌گویی و حاضر جوابی مهارت داشتند. پاس‌دار حماسه ملی و روایات اساطیری و تاریخی ایران پیش از اسلام باستان بودند. بسیاری از خردمندان و فرهیختگان و حتا متکلمان، دهقان یا دهقان‌زاده بودند. در برهان قاطع دهقان به معنی تاریخ‌دان و مردم تاریخی نیز آمده است. [۵۰] دهقانان را از بهترین تهیه‌کنندگان و شناسندگان شراب وصف کرده‌اند. تا سده هشتم و نهم در بخش‌هایی از آسیای مرکزی هنوز هم دهقانان زمین‌دار وجود داشتند. اما از سده دهم هجری با زوال این طبقه، لفظ دهقان تنها به معنی رعیت و روستایی به کار رفت (تفضلی، ۱۳۸۷، ۵۸-۶۶؛ شهبازی، ۱۳۹۰: ۴۹). اما در زمان انحطاط خلافت و بعد از نابودی طبقات عالی اشراف، طبقه دهقانان که اعیان درجه دوم بودند، توانستند حکومت ایرانی را با همان شکل باستانی حفظ کنند و دولت سامانیان را که یادگار ساسانیان بود با حفظ گذشته پرافتخار حفظ سازند (کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۱۶۲). به گفته نظامی عروضی، فردوسی از دهاقین توس بود. بنابراین خاندان فردوسی صاحب مکتب و ضیاع بودند و خود فردوسی به این امر اشاره کرده است. [۵۱] فردوسی وطن‌پرست بوده و این خصیصه از ابیات شورانگیز او در ستایش ایران و نژاد ایرانی و رنج سی و پنج ساله و هزینه کردن مال در جاویدان ساختن تاریخ نیاکان خود کاملاً پیداست.

فردوسی که از خاندانی اشرافی و دهقان در حال افول بود، دو گونه تفکر متضاد در او می‌یابیم که مبانی شکل‌گیری شاهنامه را نشان می‌دهد: از جمله عشق به ایران و تاریخ باستان که برآمده از نظام فئودالی و رفتارهای شهبورانه است در مقابل عشق به ایرانی متمرکز در دست شاه که بتواند از خرده دهقانان حمایت کند. فردوسی از برزگری دفاع می‌کند، ولی به پیشه‌وری توجهی ندارد. در عین حال کوشش مداوم طبقه کارگر را برای



پیش‌رفت نادیده نمی‌گیرد [۵۲] (ریپکا، ۱۳۸۱، ۲۳۳-۲۳۴). در شاهنامه شاعر هیچ اشاره‌ای مستقیم به تاریخچه خانوادگی خود نمی‌کند، اما خاستگاه اجتماعی اوست که دلیل او برای به پدید آوردن اثر را روشن می‌کند. دهقانان املاکی وسیع داشتند و به طور موروثی مسؤول اداره نواحی روستایی، جمع‌آوری مالیات و سربازگیری بودند. بنابراین نام دهقان با «ایرانی» و «دانای بازگوکننده تاریخ و روایات» مترادف شد. ابومنصور عبدالرزاق که خود دهقان مشهوری بود، برای جمع‌آوری تاریخ ایران باستان از دهقانان یاری گرفت. لفظ دهقان مجازاً به معنی ایرانی در برابر ترک و تازی به کار می‌رفت و دهقانان از نژادگان ایرانی بودند و هر یک مالک ناحیه‌ای بودند و سرپرستی موروثی مردم ناحیه خود را داشتند (شهبازی، ۱۳۹۰: ۳۲-۳۴؛ ریاحی، ۱۳۸۲: ۱۹). فردوسی هنگامی که شروع به سرودن شاهنامه کرد طبیعتی سرزنده داشت و خوش‌رو بود. در ملک خود با خوشبختی که از خواندن کتاب، گوش دادن به موسیقی و آواز و شرکت در جشن و سرور نصیبش می‌شد، می‌زیست. از قطعاتی از کتابش می‌دانیم که او مردی مؤدب، خوش‌قلب، صمیمی، دست و دل‌باز، خون‌گرم و وفادار است. از تعصب، جهل و زیاده‌خواهی بیزار بود و با هم‌جنس‌خواهی مخالفت می‌کرد و آن را «خوی بد» می‌خواند (شهبازی، ۱۳۹۰: ۶۰-۶۵). ویژگی‌هایی مانند «ستایش کوشش، میانه‌روی، ستایش دانش، دعوت به عدالت و هم‌زیستی، مهر به زن و فرزند، میهن‌دوستی، اعتقاد به نژاد، سفارش درنگ در کارها، ستایش راستی و نکوهش کاهلی، آز، دروغ، خشم و حسد، اعتقاد به ناپایداری جهان را که در بسیار جاهای کتاب و به ویژه در پایان داستان‌ها می‌آید و جز این‌ها را می‌توان از اخلاقیات خود شاعر نیز به شمار آورد». فردوسی در عین اخلاق‌گرایی، هم‌چنین اهل شوخی و مطایبه نیز بود. [۵۳] هم‌سر فردوسی نیز از طبقه دهقانان بود و تربیت دختران طبقه دهقان را داشت. سواد داشت و چنگ می‌نواخت (خالقی‌مطلق، ۱۳۹۰: ۱۲۶، ۱۵۰). هم‌چنین مقایسه شعر فردوسی با اشعار شاعران هم‌عصرش مانند عسجدی، انوری و سوزنی و نیز در برابر شعر عرفانی و زاهدانه کسایی، سنایی، مولوی و سعدی، پاکیزگی زبان و شرم و آزر زبان فردوسی را آشکار می‌کند و چنین برمی‌آید که این ویژگی از یادگارهای فرهنگ باستانی ایران است و تعبیرات ناپسند در اشعار شاعران دیگر از تأثیرات فرهنگ‌های غیر ایرانی است (ریاحی، ۱۳۸۲: ۳۱). ویژگی‌های ایرانیان اصیل در پهلوانان شاهنامه تبلور می‌یابد. آن‌ها شاد، لاف‌زن [۵۴] و پرگو، دلیر و با شهامت هستند (ریپکا، ۱۳۸۱: ۲۳۳-۲۳۴).

برای سنجش سرمایه نمادین فردوسی، بهترین گزینه شناخت طبقه اجتماعی اوست که همانا طبقه دهقانان توس است. اینان از تربیت خاص طبقه خود برخوردار بودند.

۲-۴- سرمایه فرهنگی

فرزندان دهقانان با آداب ایرانی پرورش می‌یافتند و نگهبانان سنن و فرهنگ ملی ایرانی بودند. تحت تأثیر تربیت دهقانی، فردوسی ادبیات پارسی و تاریخ و روایات ایرانی را فراگرفت (ریاحی، ۱۳۸۲: ۱۹؛ شهبازی، ۱۳۹۰: ۵۷). از روایت نظامی عروضی درمی‌یابیم که فردوسی از خانواده‌های دهقانی بود که در قرن دوم و سوم برای حفظ موقعیت اجتماعی خود به اسلام گرویدند و هم‌چنین فرهنگ نیاکان خود را حفظ می‌کردند و انتقال می‌دانند. در پایان تألیف *شاهنامه* / *بوم‌نصوری* فردوسی هفده ساله بود و تحت تأثیر چنین جنبشی و تربیت دهقانی قرار گرفت و احساسات ملی شاعر شکوفا شد (خالق‌مطلق، ۱۳۹۰: ۱۴۵-۱۴۶). اما وی زبان و خط پهلوی نیاموخت. هم‌چنین در *شاهنامه* کوچک‌ترین نشانی از آشنایی شاعر با زبان عربی و علوم اسلامی نداریم. نولدکه بر این باور است که فردوسی علوم دینی و کلام را به طور جدی فرا نگرفت. وی بر این عقیده است که وی زبان پهلوی نمی‌دانست و بر زبان عربی هم تسلط کافی نداشت. [۵۵] تقی‌زاده و شیرانی معتقدند که فردوسی علوم زمان خود را می‌دانست. فروزان‌فر و مهدوی دامغانی بر آنند که فردوسی بر نظم و نثر عرب نیز احاطه داشت. نفیسی، یغمایی و لازار معتقدند که فردوسی پهلوی می‌دانست. فردوسی در دبستان عربی آموخته بود، اما نمی‌توان نتیجه گرفت که در نظم و نثر عربی هم دست داشته است. در آن زمان هم برای فردوسی و هم دیگران مشکل خط پهلوی وجود داشت و اگر کسی برای شاعر متن پهلوی را می‌خواند، او بخشی مهم از آن را درمی‌یافت. ولی خود زبان پهلوی نیاموخته بود. بخش مهم معلومات شاعر در *شاهنامه*، تسلط او بر تاریخ و فرهنگ و آیین‌های ایران کهن و استادی او در زبان فارسی است (خالق‌مطلق، ۱۳۹۰: ۱۴۷-۱۴۸). فردوسی با به‌کارگیری بحر متقارب که با ذوق ایرانی سازگار است، سنت عامیانه و ادبی در حماسه را ادامه می‌دهد. بحر متقارب را برخی تکامل یافته اشعار یازده هجایی پهلوی می‌دانند. او ایجاز به کار می‌گیرد، بیانش از عدم تکلف برخوردار است و به صنایع شعری و از جمله به مبالغه می‌پردازد. کاربرد صنایع لفظی و معنوی، از تأثیر شعر سبک حماسی می‌کاهد. از آن‌جا که *شاهنامه* شامل رمانس و انواع دیگر ادبی نیز هست، از انواع صنعت جناس، موازنه و مماثله، سجع، تشبیه، استعاره، ایهام و ... بهره



می‌گیرد (همان: ۱۶۸، ۱۷۸). بر این اساس، فردوسی در بهره‌گیری از صنایع شعری سرآمد بود.

در بخش سرمایه فرهنگی با دانسته‌های فردوسی روبه‌رویم. او افزون بر این‌که با زبان پهلوی آشنایی دارد و روایت‌های ملی ایران را می‌شناسد، شاعر توان‌مندی در به‌کارگیری قالب شعر عروضی است و فنون بیان و صنایع شعری و از آن جمله استعاره را با شیوایی تمام در سخنش به کار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

در نظریه بوردیو عادت‌واره تولیدکننده اثر ادبی که شامل سرمایه اجتماعی، نمادین، فرهنگی و اقتصادی می‌شود در تولید اثر ادبی نقش اساسی را ایفا می‌کند و به عنوان بخش ذهن‌گرایی در نظریه بوردیو بررسی می‌شود. در عین حال آن‌چه به عنوان عین‌گرایی در تولید اثر ادبی شناخته می‌شود، میدان تولید ادبی است که مانند میدان‌های دیگر تحت تأثیر میدان سیاست قرار می‌گیرد. بنابراین عادت‌واره و میدان تولید ادبی با هم منجر به خلق اثر ادبی می‌شود. اما درباره تولید اثر ادبی شاهنامه در قرن چهارم ایران، از آن‌جایی که با دنیای کهن و پیشامدرن روبه‌رویم نه یک جامعه مدرن اروپایی، سرمایه‌های تأثیرگذار در عادت‌واره فردوسی شامل سرمایه‌های اجتماعی، نمادین - آن‌چه به طبقه دهقان ربط دارد - و فرهنگی است و سرمایه اقتصادی شاعر در راه تولید اثر ادبی هزینه می‌شود. در عین حال انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی حاکمان محلی توس در تولید آثار حماسی و شاهنامه‌سرایی بی‌تأثیر نیست. در واقع تولید اثر ادبی شاهنامه به حفظ قدرت سیاسی و اقتصادی سیاست‌مداران طبقه دهقان کمک کرده است. هم‌چنان‌که برای هدف فردوسی که حفظ شکوه این طبقه و هویت ایرانی است نیز کارکرد دارد. تأثیر میدان تولید ادبی در تولید شاهنامه نیز تحت تأثیر عادت‌واره حاکمان محلی توس و اندکی سامانیان قرار دارد که به طور کلی حامی شعر و ادب هستند.

در مورد موضوع مورد پژوهش که عبارت است از سنجش استراتژی فردوسی در کنشی که از او سر زده که همانا به نظم کشیدن روایت‌های ملی و سرودن شاهنامه است، به سنجش عادت‌واره جمعی و فردی پرداختیم. به این منظور میدان تولید ادبی قرن چهارم و منش فردوسی را بررسی کردیم. شاهنامه در نتیجه عادت‌واره جمعی قرن ۴ و عادت‌واره فردی فردوسی، به عنوان کنش‌گر تولید شده است. عادت‌واره فردوسی که برآمده از سرمایه‌های گوناگون او در دوران زندگی است عمل کرد او را رقم زده که همانا به نظم کشیدن روایت‌های ملی ایرانی است. فردوسی با دیگر کنش‌گران میدان تولید ادبی

مانند فرخی، عنصری و امیر معزی متفاوت است و این تفاوت در عادت‌واره، از تفاوت میان طبقه اجتماعی شاعران مذکور و سرمایه فرهنگی‌شان ناشی می‌شود. در واقع عادت‌واره، اصولی را برای اندیشیدن به فرد می‌دهد. در تقابل با دیگر شاعران این دوران عادت‌واره فردوسی از نوع سخن گفتنش که بسیار محترمانه است و ویژگی اخلاقی ایرانی را نشان می‌دهد، آشکار می‌گردد.

سرمایه اقتصادی فردوسی که برآمده از طبقه دهقان است پشتوانه او در به نظم کشیدن شاهنامه شده است. طبقه دهقان رو به اضمحلال است و سرمایه اقتصادی نیز در حال از دست رفتن. از آن‌چه بررسی شد پیداست که با توجه به روی کار آمدن غزنویان و شکست حکومت ایرانی سامانی، فردوسی دغدغه حفظ سرمایه اقتصادی طبقه خود را نداشته است. اما حفظ روایت‌های ملی ایرانی و زنده نگاه داشتن شکوه طبقه دهقان برای افرادی از طبقه دهقان که در دربار سامانیان نیز بودند مهم بوده است. به بیان دیگر، میدان تولید ادبی و عادت‌واره جمعی، شاعر را به ثبت روایت‌های ملی سوق می‌دهد. بنابراین در حفظ این سرمایه نقش ابومنصور عبدالرزاق پررنگ می‌شود که قدرت و اقتصاد طبقه خود را در معرض نابودی می‌بیند و از شاهنامه‌سرایی در این دوران پشتیبانی می‌کند. پیش از فردوسی، شاهنامه منثور به فرمان ابومنصور عبدالرزاق جمع‌آوری شد و ابومنصور که خود از طبقه دهقان است و کنشش، حمایت از شاهنامه‌سرایی، احتمالاً برای کسب قدرت سیاسی است و او با این کنش قصد دارد سرمایه نمادین و سرمایه اقتصادی خود را که از دست داده دوباره برگرداند. در واقع طبقه دهقان که نوعی از تمایز [۵۶] را با دیگرانی که اصالت ایرانی ندارند، درک کرده است، دست به عمل می‌زند و با به نظم کشیدن متون حماسی هویت ایرانی و اساطیر ایرانی را زنده می‌کند.

در بررسی سرمایه اجتماعی فردوسی، ارتباط او با ابومنصور و پسرش و حمایت‌های این دو در سرایش شاهنامه تأثیرگذار بوده است. طبقه اجتماعی فردوسی، طبقه دهقان است با تمام ویژگی‌هایی که در بخش سرمایه نمادین برای آن برشمردیم. او با توجه به جای‌گاه خود در میدان سرمایه نمادین، موضعی اخلاقی را برگزیده و به سرودن شاهنامه مشغول شده است. درون‌مایه و مضمون شاهنامه او را در حفظ سرمایه نمادینش یاری کرده است و او با به نظم کشیدن روایت‌های ملی ایرانیان، شکوه طبقه خود را یادآور شده است و البته فردوسی قصدی دیگر هم داشته که همانا پرداختن به هویت ملی ایرانی است و این



مورد از این‌جا آشکار می‌شود که در راه رسیدن به هدفش تمام سرمایه اقتصادی خود را از دست می‌دهد؛ مدت زمان ۳۵ ساله را صرف سرودن شاهنامه می‌کند و هم‌چنین عادت‌واره‌های منش فردی او نقش وی را در زنده نگاه داشتن هویت ایرانی آشکار می‌گرداند. فردوسی که بیست سال شاهنامه را نگه داشت، از طریق سرمایه اجتماعی که همانا روابط اجتماعی وی با اسفراینی و امیرنصر است، شاهنامه را به محمود تقدیم می‌کند. از آن‌جا که رابطه اجتماعی مستقیمی با محمود برقرار نمی‌کند، شاهنامه مورد اقبال دربار قرار نمی‌گیرد. هر چند که فردوسی ابیات مدحی نیز برای خوشایند محمود و طبق رسم زمانه به قسمت‌هایی از اثر می‌افزاید. اما از آن‌جا که فردوسی از سرمایه اجتماعی پرباری برای ارتباط با دربار محمود برخوردار نیست و خود به دربار محمود نمی‌رود با ناکامی روبه‌رو می‌شود. هم‌چنین عدم ارتباط اجتماعی شاعر با دیگر شاعران دربار نیز در این بی‌توجهی بی‌تأثیر نیست. از زندگی‌نامه شاعر و از عادات طبقه دهقان می‌دانیم که فردوسی منزوی بوده و بیش‌تر به سرگرمی‌های طبقه خود می‌پرداخته است و با شاعران مداح درباری ارتباطی نداشته است و همین امر سرمایه اجتماعی او را ضعیف کرده و حسادت آن‌ها را برانگیخته است. دربار محمود خواهان شعر حماسی نیست اما شعر مدحی و قصیده را بسیار ارج می‌نهاده است ولی حاکمان محلی خراسان با هدف استقلال هویتی و سیاسی از قدرت‌های مرکزی، از شاهنامه‌سرایی حمایت می‌کنند.

فردوسی با توجه به میزان برخورداریش از سرمایه فرهنگی مانند تحصیلات طبقه دهقان، آشنایی با زبان پهلوی، آشنایی با اساطیر و روایت‌های ملی و ... که به آن در بخش سرمایه فرهنگی پرداختیم به سمت دفاع از آموزه‌های مبتدل و معمولی کشیده نمی‌شود، بل که به سمت حفظ ارزش‌های ایران باستان کشیده می‌شود که مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. وی هویت ایرانی را که در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس انکار شده است دوباره زنده می‌کند. وی هم‌چنین سعی در حفظ و رواج زبان فارسی، به مثابه نماد هویت ملی، دارد و با به‌کارگیری شیوای زبان و دوری از عربی‌گرایی و به‌کارگیری واژه‌های زبان پهلوی، قدرت ادبی خود را در میدان فرهنگی نشان می‌دهد.

نتیجه‌ای که از این پژوهش به دست می‌آید حاکی از این است که همان‌گونه که بوردیو به دیالکتیک عین و ذهن در تولید اثر ادبی باور دارد، این رابطه در تحلیل و فهم چگونگی تولید شاهنامه در قرن ۴ نیز وجود داشته و قابل بررسی است، ولی با توجه به تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی ایران قرن ۴ و منش و هدف فردوسی، کامل بر جزییات آن منطبق نیست و شکل این میدان‌ها کمی متفاوت است. این پژوهش نشان داد که

عادت‌واره فردوسی (سرمایه فرهنگی، سرمایه اجتماعی و سرمایه نمادین) از یک‌سو، میدان تولید ادبی از سوی دیگر و میدان سیاسی، سرمایه اقتصادی و سرمایه نمادین حاکمان محلی توس از دیگر سوی، مثلی است که به تولید شاهنامه منجر شد. به زبان دیگر، تولید شاهنامه زیر اثر هر دو بخش عادت‌واره فردوسی و عادت‌واره جمعی بوده است و هر بخش نقش خود را بازی کرده و اهدافی داشته است. انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی که از دید بوردیو به نویسنده برمی‌گردد، در این جا به حاکمان و طبقه دهقان منسوب می‌شود و فردوسی دیگر سرمایه‌ها (فرهنگی، اجتماعی و نمادین) را نمایندگی کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. Objectivism در نظر گرفتن عوامل بیرونی و خارج از ذهن.
۲. Subjectivism: در نظر گرفتن ذهن و عوامل درونی.
۳. Pierre Bourdieu (1930-2002)، جامعه‌شناس فرانسوی که توانست راهی سوم جدا از رویکردهای ساختارگرایی و سوژه‌گرایی برای سنجش اجتماعی ارائه دهد. وی شیوه خود را ساختارگرایی تکوینی نامید.
۴. Champ: فضاهای خرد بی‌شمار جهان اجتماعی که در تنظیم قواعد خود آزادند (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۱۳۸).
۵. Habitus: عادات شرطی شده که مربوط به دسته خاصی از شرایط زندگی هستند (همان: ۷۶).
۶. جوان شیر، ف.م، ۱۳۸۰، حماسه داد، تهران: جامی.
۷. پرستش، شهرام: ۱۳۹۰، روایت نابودی ناب: تحلیل بوردیویی بوف کور در میدان ادبی ایران، تهران: نشر ثالث.
۸. ارشاد، فرهنگ: ۱۳۹۱، کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات، تهران: آگه.
۹. Lucien Goldmann (۱۹۱۳-۱۹۷۰): منتقد رومانی‌تبار فرانسوی که در آفرینش هنری فرد را به تنهایی مدنظر قرار نمی‌دهد، بل که اثر را بیان نوعی آگاهی جمعی می‌داند. برای آگاهی بیش‌تر بنگرید به: صبا پژمان‌فر، «بررسی مفهوم انقلاب در داستان ضحاک با نظریه گلدمن»، دهخدا، دوره ۸، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۹۵، صص ۱۶۵-۱۶۵.
۱۰. ستوده، هدایت‌الله: ۱۳۸۱، جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی، با هم‌کاری مظفرالدین شهبازی، تهران: آوای نور.
۱۱. ترابی، علی‌اکبر: ۱۳۷۶، جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، تبریز: فروغ آزادی.
۱۲. وحیدا، فریدون: ۱۳۹۰، جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانش‌گاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
۱۳. پارسانسب، محمد: ۱۳۸۷، جامعه‌شناسی ادبیات فارسی: از آغاز تا سال ۱۳۵۷، تهران: سمت، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.



۱۴. پی‌یر بوردیو Pierre Bourdieu (۱۹۳۰-۲۰۰۲) در آتلانتیک متولد شد. در ۱۹۸۱ صاحب کرسی جامعه‌شناسی در کولژ دو فرانس شد. ریاست مطالعات در مدرسه مطالعات عالی در علوم اجتماعی، مرکز جامعه‌شناسی اروپایی و سردبیری مجله علمی پژوهشی در علوم اجتماعی را از زمان تاسیس تا سال ۱۹۷۵ به عهده گرفت (بون‌ویتز، ۱۳۸۹: ۱۷).
۱۵. خوانش‌های درونی عبارت است از تأکید بر زندگی‌نامه‌نویسی، تأکید بر مؤلف جمعی و مطالعات پوزیتیویستی (بون‌ویتز، ۱۳۸۹: ۷).
۱۶. خوانش‌های درونی شامل نظریات فرمالیسم، نظریات هرمونتیکی و نظریات مرگ مؤلف است (بون‌ویتز، ۱۳۸۹: ۷).
۱۷. Positivism: اگوست کنت و تمامی اصحاب مکتب اثباتی معتقدند حقیقت و قطعیت جز در علوم تجربی دیده نمی‌شوند و تنها به حقیقتی می‌توان دست یافت که از طریق بررسی قوانین تجربی و روابط ثابت بین پدیده‌ها به دست آید (بیرو، ۱۳۷۵: ۲۸۳).
۱۸. habitus هبیتاس ساختار ذهنی یا شناختی است که مردم از طریق آن با جهان اجتماعی سروکار دارند (ریترز، ۱۳۹۴: ۳۱۳). مرتضی‌مردیها هبیتاس را به واژه عادت‌واره ترجمه کرده و شهرام پرستش برای آن واژه منش را در نظر گرفته است. در این پژوهش از واژه عادت‌واره استفاده شده است.
- ۱۹- شبکه‌ای از روابط میان جای‌گاه‌های عینی.
۲۰. برای اطلاع بیشتر تر نگاه کنید به: (پرستش، ۱۳۹۰: ۱۵-۳۷).
۲۱. برای آگاهی بیشتر تر نگاه کنید به: (ریپکا، ۱۳۸۱: ۲۰۸).
۲۲. برای اطلاع بیشتر تر نگاه کنید به: (امیدسالار، ۱۳۹۰: ۴۷۶-۴۷۸؛ ریپکا، ۱۳۸۱: ۲۲۱؛ صفا، ۱۳۷۱: ۳۶۶).
۲۳. برای اطلاع بیشتر تر نگاه کنید به: (ریپکا، ۱۳۸۱: ۲۰۹).
۲۴. نگاه کنید به: (صفا، ۱۳۷۱: ۳۶۶-۳۶۹).
۲۵. نگاه کنید به: دیوان فرخی، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: (۱۳۳۵: ۳۴۴).
۲۶. نگاه کنید به: دیوان معزی، تصحیح عباس اقبال، تهران: (۱۳۱۸: ۲۹۶).
۲۷. برای آگاهی بیشتر تر نگاه کنید به: (ریاحی، ۱۳۸۲: ۱۹).
۲۸. برای اطلاع بیشتر تر نگاه کنید به: (بهار، ۱۳۸۱: ۱۹۴).
۲۹. مالکیت ثروت‌های مادی یا مالی که در تربیت اجتماعی و روابط اجتماعی افراد تأثیرگذار است (شوپره و فونتن، ۱۳۸۵: ۹۶).
۳۰. دهقانان نجیب‌زادگان صاحب زمین بودند که در فاصله میان فئودال‌ها و روستاییان قرار داشتند. نک: (جوان شیر، ۱۳۸۰: ۳۰).
۳۱. در سال ۳۹۴ در خطبه جنگ بزرگ کی خسرو، در سال ۳۸۷ و ۳۸۸ در سرایش داستان سیاوخش و داستان کین سیاوخش.
۳۲. صفا این قول را باطل می‌داند، زیرا میان آغاز نظم شاهنامه و وفات این امیر بیست سال فاصله بوده است (صفا، ۱۳۷۱: ۴۶۸).
۳۳. جز احسن از ایشان نبد بهره‌ام/ بکفت اندر احسن‌شان زهرام.

۳۴. برای اطلاع بیشتر تر نگاه کنید به: (صفا، ۱۳۷۱: ۴۶۸؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۱۳۱-۱۳۲).
۳۵. بدین تیرگی روز و بیم خراج / زمین گشته از برف چون کوه عاج.
۳۶. نگاه کنید به: (شهبازی، ۱۳۹۰: ۸۲-۸۱).
۳۷. مجموعه‌ای از رابطه‌ها، دوستی‌ها و آشنایی‌ها که قدرت کنشی و واکنشی به افراد می‌بخشد تا وی را به افراد دیگر وصل کند (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۹۸).
۳۸. (خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۱۲۶).
۳۹. دل روشن من چو بگذشت ازوی / سوی تخت شاه جهان کرد روی.
۴۰. چو بشنید ازیشان سپهید سخن / یکی نامورنامه افگند بن.
۴۱. برای اطلاع بیشتر تر نگاه کنید به: (ریاحی، ۱۳۸۲: ۵۰).
۴۲. حسد کرد بدگوی در کار من / تبه شد بر شاه بازار من.
۴۳. برای اطلاع بیشتر تر نگاه کنید به: (صفا، ۱۳۷۱: ۴۶۹-۴۷۰).
۴۴. داستان گشتاسپ و ارجاسپ: سخن را نگه داشتیم سال بیست / بدان تا سزاوار این رنج کیست.
۴۵. (صفا، ۱۳۶۹: ۱۸۸).
۴۶. (نظامی عروضی، ۱۳۸۲: ۸۵-۸۴؛ صفا، ۱۳۷۱: ۴۷۹-۴۸۴).
۴۷. برای اطلاع بیشتر تر نگاه کنید به: (شهبازی، ۱۳۹۰: ۱۲۳).
۴۸. برای نمونه: (امیدسالار، ۱۳۹۳: ۳۸۷-۳۹۳).
۴۹. تسلطی است که مشروعاً پذیرفته می‌شود و در احترام و باور و اعتماد دیگران وجود خارجی پیدا می‌کند. این سرمایه به نگاه دیگران بستگی پیدا می‌کند. نظم اجتماعی، سلسله‌مراتب آن و روابط سلطه‌ای که از آن ناشی می‌شوند به نظر طرفین رابطه که خصلت‌شان با همین ساختارها متناسب است، طبیعی و مسلم جلوه می‌کند (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۱۰۰-۱۰۲).
۵۰. (برهان قاطع، ۲/ ۹۰۵: ذیل دهقان).
۵۱. (فردوسی، ۲/ ۱۳۹۳: ۳۴۱).
52. Cajkin, Ferdausi 76 et seq.
۵۳. (فردوسی، ۱/ ۲۵۳؛ ۱/ ۲۶۲، ۴/ ۳۱۷، ۶/ ۴۴۴).
۵۴. منظور نویسنده، تفاخر پهلوانان در میدان جنگ است و به عنوان یک صنعت شعری در نوع ادبی حماسه با آن روبه‌رو می‌شویم.
۵۵. برای آگاهی بیشتر تر در این باره نگاه کنید به: (شهبازی، ۱۳۹۰: ۵۸).
۵۶. با تمایز بوردیو که به عنوان مؤلفه مدرنیته است تفاوت دارد و فقط از این واژه مفهوم متفاوت بودن با دیگران مورد نظر است.



فهرست منابع

- امیدسالار، محمود. (۱۳۹۳). «ادبیات حماسی ایران در عهد غزنویان»، در *تاریخ جامع ایران*، جلد پانزده، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستار: حسن رضایی باغبیدی و محمود جعفری دهقی، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- بوردیو، پیر. (۱۳۹۳). *نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی*، مرتضی مردیها، تهران: نقش و نگار.
- بون‌ویتز، پاتریس. (۱۳۸۹). *درس‌هایی از جامعه‌شناسی پی‌یر بوردیو*، ترجمه جهان‌گیر-جهان‌گیری و حسن پورسفیر، تهران: آگه.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۱). *سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی برای تدریس در دانش‌کده و دوره دکتری ادبیات*، تهران: زوآر.
- تفضلی، احمد. (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی ارتشیان، دبیران، دهقانان*، ترجمه مهرداد قدرت‌دیزجی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جوان‌شیر، ف.م. (۱۳۸۰). *حماسه داد: بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی*، تهران: جامی.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۹۳). «تاریخ ادبی ایران از آغاز اسلام تا ظهور غزنویان»، در *تاریخ جامع ایران*، جلد پانزده، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستاران دوره باستان: حسن رضایی باغبیدی و محمود جعفری دهقی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- خالقی‌مطلق، جلال و دیگران. (۱۳۹۰). *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ریاحی، محمدمبین. (۱۳۸۲). *سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی*، تهران: پژوهش‌گاه علوم - انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ریپکا، یان. (۱۳۸۱). *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*، با هم‌کاری اوتا کارکلیما و دیگران، ترجمه عیسی شهابی، ویراستار کارل یان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ریتزر، جورج. (۱۳۸۹). *مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: ثالث.
- شاپور شهبازی، علی رضا. (۱۳۹۰). *زندگی‌نامه تحلیلی فردوسی*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: هرمس.

- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۱). *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کریستن‌سن، آرتور امانوئل. (۱۳۷۴). *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر. (۱۳۸۲). *چهار مقاله*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: صدای معاصر.
- هروی، جواد. (۱۳۸۰). *تاریخ سامانیان (عصر طلایی ایران بعد از اسلام)*، تهران: امیرکبیر.
- Bourdieu, Piter. (1983). "The field of cultural production, or: The economic world reversed" *Poetics 12*, pp.311-356 .